

حضرت ابوالفضل العباس (ع)

جواد محدثي

فهرست:

حضرت ابوالفضل العباس عليه السلام

پیشگفتار

در نگاه به قلّه های رفیع ایمان و شجاعت و وفا، چشم ما به وارسته مردی بزرگ و بی بدیل می افتد، به نام عباس فرزند رشید امیر المؤمنین (ع) که در فضل و کمال و فتوّت و رادمردی، الگویی برجسته است. در اخلاص و استقامت و پایمردی، نمونه است و در هر خصلت نیک و صفت ارزشمندی، که کرامت یک انسان به آن بسته است، سرمشق است. ما پیوسته دین باوری و حقجویی و باطل ستیزی و جانبازی را از او آموخته ایم و نسل الله اکبر امروز، وامدار مکتب جهاد و شهادتی است که ابوالفضل (ع) در آن مکتب، علمدار است و همچون خورشید، درخشان.

اینک، گرچه از صحنه های آن همه ایثار و دلآوری و وفا که در عاشورا اتفاق افتاد و آینه ای فضیلت نما پیش چشم جهانیان نهاد، بیش از هزار و سیصد سال میگذرد، اما تاریخ، روشن از کرامتهای عباس بن علی (ع) است و نام او با وفا، ادب، ایثار و جانبازی همراه است و گذشت این همه سال، کمترین غباری بر سیمای فتوتی، که در رفتار آن حضرت جلومگر شد، نشانده است.

عاشورا روز پر شکوه و الهام بخش و پر حماسه ای بود که انسانهایی والا و روحهایی بزرگ و اراده هایی عظیم، عظمت و والایی خود را به جهانیان نشان دادند و تاریخ از فداکاری عاشوراییان، روح و جان گرفت و زمان با نبض کربلاییان قهرمان و حماسه آفرین، تپید. کربلا مکتبی شد آموزنده و سازنده، که فارغ التحصیلان آن، در رشته ایمان و

اخلاص و تعهد و جهاد، مدرک و مدال گرفتند و ... عباس از زبدمترین معرفت آموختگان آن دانشگاه بود.

هنوز هم این مکتب عالی باز است و دانشجو می‌پذیرد و یکی از استادان این دوره‌های آموزش وفا و مراحل کسب معرفت، علمدار کربلاست، ایستاده بر بلندای عشق و شهادت، که با دستان بریده‌اش معبر آزادی را می‌گشاید و راه نور را نشان می‌دهد و این حقایق، همه در نام عباس نهفته است و همراه با این نام، «عطر یک» فرهنگ «به مشام جان می‌رسد.

عباس یعنی تا شهادت یگه تازی عباس یعنی با شهیدان همنازی عباس یعنی یک نیستان تکنوازی (۱)

عباس یعنی عشق، یعنی پاکبازی عباس یعنی یک نیستان تکنوازی (۱) عباس یعنی یک نیستان تکنوازی (۱)

ما برای رسیدن به سرچشمه یقین و کوثر ایمان، نیازمند راهنماییم. جانمان تشنه است و دل‌هایمان مشتاق. اولیای دین و سرمشقه‌های پاکی و فضیلت می‌توانند راه را نشانمان دهند و از زمزم گوارایی که در اختیارشان است سیرابمان سازند.

اگر در امتداد «اسوه‌ها» به عباس بن علی (ع) می‌رسیم برای روشنی چراغی است که پیش پای انسان‌ها افروخته است و از آن دور دستها ما را به این راه فرا می‌خواند. او الگو و سرمشق است، نه تنها در شجاعت و رزم آوری، بلکه در ایمان و معنویت هم؛ نه فقط در مقاومت و استواری، در عبادت و شب زنده داری هم؛ نه تنها در روحیه سلحشوری و حماسه، که در اخلاص و آگاهی و معرفت و وفا هم.

آنچه می‌خوانید گوشه‌ای از شخصیت حضرت ابوالفضل (ع) را ترسیم می‌کند، باشد که نام و یاد و زندگینامه آن شهید بزرگ و سردار رشید، چراغ یقین و شعله ایمان را در ذهن و زندگی‌مان روشن سازد.

۱۲ بهمن ۱۳۷۸ شمسی

قم جواد محدثی

میلاذ فرزند شجاعت

سالها از شهادت جانگداز دختر پیامبر، حضرت زهرا میگذشت. حضرت علی(ع) پس از فاطمه با امامه (دختر زاده پیامبر اکرم) ازدواج کرده بود. اما با گذشت بیش از ده سال از آن داغ جانسوز، هنوز هم غم فراق زهرا در دل علی(ع) بود.

برای خاندان پیامبر، سرنوشتی شگفت رقم زده شده بود. بنی هاشم، در اوج عزت و بزرگواری، مظلومانه میزیستند. وقتی علی(ع) به فکر گرفتن همسر دیگری بود، عاشورا در برابر دیدگانش بود. برادرش «عقیل» را که در علم نسب‌شناسی وارد بود و قبایل و تیره‌های گوناگون و خصلتها و خصوصیت‌های اخلاقی و روحی آنان را خوب می‌شناخت طلبید. از عقیل خواست که: برایم همسری پیدا کن شایسته و از قبیله‌ای که اجدادش از شجاعان و دلیر مردان باشند تا بانویی این چنین، برایم فرزندی آورد شجاع و تکسوار و رشید. (۱)

پس از مدتی، عقیل زنی از طایفه کلاب را خدمت امیرالمؤمنین(ع) معرفی کرد که آن ویژگی‌ها را داشت. نامش «فاطمه»، دختر حزام بن خالد بود و نیاکانش همه از دلیرمردان بودند. از طرف مادر نیز دارای نجابت خانوادگی و اصالت و عظمت بود. او را فاطمه کلابیه می‌گفتند و بعدها به «ام‌البنین» شهرت یافت، یعنی مادر پسران، چهار پسری که بعدنیا آورد و عباس یکی از آنان بود.

عقیل برای خواستگاری او نزد پدرش رفت. وی از این موضوع استقبال کرد و با کمال افتخار، پاسخ آری گفت. حضرت علی(ع) با آن زن شریف ازدواج کرد. فاطمه کلابیه سراسر نجابت و پاکی و خلوص بود. در آغاز ازدواج، وقتی وارد خانه علی(ع) شد، حسن و حسین «بیمار بودند. او آنان را پرستاری کرد و ملاحظت بسیار به آنان نشان داد(۱).

گویند: وقتی او را فاطمه صدا کردند گفت: مرا فاطمه خطاب نکنید تا یاد غمهای مادرتان فاطمه زنده نشود، مرا خادم خود بدانید.

ثمره ازدواج حضرت علی با او، چهار پسر رشید بود به نامهای: عباس، عبدالله، جعفر و عثمان، که هر چهار تن سالها بعد در حادثه کربلا به شهادت رسیدند. عباس، قهرمانی که در این کتاب از او و خوبیها و فضیلتهایش سخن میگوییم، نخستین ثمره این ازدواج پر برکت و بزرگترین پسر امّ البنین بود.

فاطمه کلابیه (امّ البنین) زنی دارای فضل و کمال و محبت به خاندان پیامبر بود و برای این دودمان پاک، احترام و ویژه‌ای قائل بود. این محبت و مودت و احترام، عمل به فرمان قرآن بود که اجر رسالت پیامبر را «مودت اهل بیت» دانسته است (۱). او برای حسن، حسین، زینب و امّ کلثوم، یادگاران عزیز حضرت زهرا، مادری می‌کرد و خود را خدمتکار آنان می‌دانست. وفایش نیز به امیرالمؤمنین شدید بود. پس از شهادت علی (ع) به احترام آن حضرت و برای حفظ حرمت او، شوهر دیگری اختیار نکرد، با آن که مدتی نسبتاً طولانی (بیش از بیست سال) پس از آن حضرت زنده بود. (۱)

ایمان والای امّ البنین و محبتش به فرزندان رسول خدا چنان بود که آنان را بیشتر از فرزندان خود، دوست می‌داشت. وقتی حادثه کربلا پیش آمد، پیگیر خبرهایی بود که از کوفه و کربلا می‌رسید. هرکس خبر از شهادت فرزندانش می‌داد، او ابتدا از حال حسین (ع) جويا می‌شد و برایش مهمتر بود.

عباس بن علی (ع) فرزند چنین بانوی حق شناس و بامعرفتی بود و پدري چون علی بن ابی طالب (ع) داشت و دست تقدیر نیز برای او آینده‌ای آمیخته به عطر وفا و گوهر ایمان و پاکی رقم زده بود.

ولادت نخستین فرزند امّ البنین، در روز چهارم شعبان سال ۲۶ هجری در مدینه بود. (۱) تولد عباس، خانه علی و دل مولا را روشن و سرشار از امید ساخت، چون حضرت می‌دید

در کربلايي که در پيش است، اين فرزند، پرچمدار و جان نثار آن فرزندش خواهد بود
و عباس علي، فدای حسين فاطمه خواهد گشت.

وقتي به دنيا آمد حضرت علي(ع) در گوش او اذان و اقامه گفت، نام خدا و رسول را بر
گوش او خواند و او را با توحيد و رسالت و دين، پيوند داد و نام او را عباس نهاد(۱). در
روز هفتم تولدش طبق رسم و سنت اسلامي گوسفندي را به عنوان عقیقه ذبح کردند و
گوشت آن را به فقرا صدقه دادند(۱).

آن حضرت، گاهي فدايۀ عباس خردسال را در آغوش ميگرفت و آستين دستهاي كوچك او
را بالا مي‌زد و بر بازوان او بوسه مي‌زد و اشك مي‌ريخت. روزي مادرش امّ البنين كه
شاهد اين صحنه بود، سبب گريۀ امام را پرسيد. حضرت فرمود: اين دستها در راه كمك و
نصرت برادرش حسين، قطع خواهد شد؛ گريهء من براي آن روز است(۱).

با تولد عباس، خانه علي(ع) آميخته‌اي از غم و شادي شد: شادي براي اين مولود خجسته، و
غم و اشك براي آینده‌اي که براي اين فرزند و دستان او در کربلا خواهد بود.

عبّاس در خانه علي(ع) و در دامن مادر با ايمان و وفادارش و در کنار حسن و حسين «
رشد کرد و از اين دودمان پاك و عترت رسول، درسهاي بزرگ انسانيت و صداقت و
اخلاق را فرا گرفت.

تربيت خاصّ امام علي(ع) بي‌شك، در شكل دادن به شخصيت فكري و روي بارز و
برجستهء اين نوجوان، سهم عمده‌اي داشت و درك بالاي او ريشه در همين تربيتهاي والا
داشت.

روزي حضرت امير(ع) عباس خردسال را در کنار خود نشانده بود، حضرت زينب هم
حضور داشت. امام به اين كودك عزيز گفت: بگو يك. عباس گفت: يك. فرمود: بگو دو.
عباس از گفتن خودداري كرد و گفت: شرم مي‌كنم با زباني كه خدا را به يگانگي خوانده‌ام
دو بگويم. حضرت از معرفت اين فرزند خشنود شد و پيشاني عباس را بوسيد(۱).

استعداد ذاتي و تربيت خانوادگي او سبب شد که در کمالات اخلاقي و معنوي، پا به پاي رشد جسمي و نيرومندي عضلاني، پيش برود و جواني کامل، ممتاز و شايسته گردد. نه تنها در قامت رشيد بود، بلکه در خرد، برتر و در جلوه هاي انساني هم رشيد بود. او مي دانست که براي چه روزي عظيم، ذخيره شده است تا در ياري حجت خدا جان نثاري کند. او براي عاشورا به دنيا آمده بود.

اين حقيقت، مورد توجه علي (ع) بود، آنگاه که مي خواست با امّ البنين ازدواج کند. وقتي هم که حضرت امير در بستر شهادت افتاده بود، اين «راز خون» را به ياد عباس آورد و در گوش او زمزمه کرد.

شب ۲۱ رمضان سال ۴۱ هجري بود. علي (ع) در آخرين ساعات عمر خویش، عباس را به آغوش گرفت و به سينه چسبانيد و به اين نوجوان دلسوخته، که شاهد خاموش شدن شمع وجود علي بود، فرمود: پسر، به زودي در روز عاشورا، چشمانم به وسيله تو روشن ميگردد؛ پسر، هرگاه روز عاشورا فرا رسيد و بر شريعه فرات وارد شدي، مبادا آب بنوشي در حالي که برادرت حسين (ع) تشنه است. (۱)

اين نخستين درس عاشورا بود که در شب شهادت علي (ع) آموخت و تا عاشورا پيوسته در گوش داشت.

شايد در همان لحظات آخر عمر علي (ع) که فرزندانش دور بستر او حلقه زده بودند و نگران اينده بودند، حضرت به فراخور هر يك، توصيه هايي داشته است. بعيد نيست که دست عباس را در دست حسين (ع) گذاشته باشد و عباس را سفارش کرده باشد که: عباسم، جان تو و جان حسينم در کربلا! مبادا از او جدا شوي و تنهايش گذاري!

عباس، نجابت و شرافت خانوادگي داشت و از نفسهاي پاک و عنايتهاي ويژه علي (ع) و مادرش امّ البنين برخوردار شده بود. امّ البنين هم نجابت و معرفت و محبت به خاندان پيامبر را يکجا داشت و در ولا و دوستي آنان، مخلص و شيفته بود. از آن سو نزد اهل بيت

هم وجهه و موقعیت ممتاز و مورد احترامی داشت. این که زینب کبری پس از عاشورا و بازگشت به مدینه به خانه او رفت و شهادت عباس و برادرانش را به این مادر داغدار تسلیت گفت (۱) و پیوسته به خانه او رفت و آمد می‌کرد و شریک غمهایش بود، نشان احترام و جایگاه شایسته او در نظر اهل بیت بود.

فصل جوانی

از روزی که عباس، چشم به جهان گشوده بود امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین را در کنار خود دیده بود و از سایه مهر و عطوفت آنان و از چشمه دانش و فضیلتشان برخوردار و سیراب شده بود.

چهارده سال از عمر عباس در کنار علی (ع) گذشت، دورانی که علی (ع) با دشمنان درگیر بود. گفته‌اند عباس در برخی از آن جنگها شرکت داشت، در حالی که نوجوانی در حدود دوازده ساله بود، رشید و پرشور و قهرمان که در همان سن و سال حریف قهرمانان و جنگاوران بود. علی (ع) به او اجازه پیکار نمی‌داد، (۱) به امام حسن و امام حسین هم چندان میدان شجاعت نمی‌داد. اینان ذخیره‌های خدا برای روزهای آینده اسلام بودند و عباس می‌بایست جان و توان و شجاعتش را برای کربلای حسین نگه دارد و علمدار سپاه سیدالشهدا باشد.

برخی جلوه‌هایی از دلآوری این نوجوان را در جبهه صقین نگاشته‌اند. اگر این نقل درست باشد، میزان رزم آوری او را در سنین نوجوانی و دوازده سالگی نشان می‌دهد.

مگر برادرزاده‌اش حضرت قاسم سیزده ساله نبود که آن حماسه را در رکاب عمویش آفرید و تحسین همگان را برانگیخت؟ مگر پدرش علی بن ابی طالب (ع) در جوانی با قهرمانان نام آور عرب، همچون «مرحب» در جنگ خیبر و «عمروبن عبدود» در جنگ خندق درگیر نشد و آنان را به هلاکت نرساند؟ مگر عباس، برادر امام حسن و امام حسین و محمد حنفیه و زینب و کلثوم نبود؟ مگر نیاکانش از ناحیه مادر در قبیله «کلاب» همه از سلحشوران و تکسواران عرصه‌های رزم و شجاعت و شمشیرزنی و نیزه افکنی نبودند؟

عباس، محلّ تلاقي دو رگ و ریشه شجاعت بود، هم از سوي پدر که علي(ع) بود و هم از طرف مادر. و اما آن حماسه آفريني در سنّ نوجواني:

در يکي از روزهاي نبرد صقین، نوجواني از سپاه علي(ع) بيرون آمد که نقاب بر چهره داشت و از حرکات او نشانه‌هاي شجاعت و هيبت و قدرت هویدا بود. از سپاه شام کسي جرأت نکرد به میدان آید. همه ترسان و نگران، شاهد صحنه بودند. معاويه يکي از مردان سپاه خود را به نام «ابن شعثاء» که دليرمردي برابر با هزاران نفر بود صدا کرد و گفت: به جنگ اين جوان برو. آن شخص گفت: اي امير، مردم مرا با ده هزار نفر برابر مي‌دانند، چگونه فرمان مي‌دهي که به جنگ اين نوجوان بروم؟ معاويه گفت: پس چه کنيم؟ ابن شعثاء گفت: من هفت پسر دارم، يکي از آنان را مي‌فرستم تا او را بکشد. گفت: باشد. يکي از پسرانش را فرستاد، به دست اين جوان کشته شد. ديگري را فرستاد، او هم کشته شد. همه پسرانش يك به يك به نبرد اين شير سپاه علي(ع) آمدند و او همه را از دم تيغ گذراند.

خود ابن شعثاء به میدان آمد، در حالي که مي‌گفت: اي جوان، همه پسرانم را کشتي، به خدا پدر و مادرت را به عزايت خواهم نشاند. حمله کرد و نبرد آغاز شد و ضرباتي ميان آنان ردّ و بدل گشت. با يك ضربت کاري جوان، ابن شعثاء به خاک افتاد و به پسرانش پيوست. همه حاضران شگفت زده شدند. اميرالمؤمنين او را نزد خود فراخواند، نقاب از چهره اش کنار زد و پيشاني او را بوسه زد.ديدند که او قمر بني هاشم عباس بن علي(ع) است. (۱)

نيز آورده‌اند در جنگ صفين، در مقطعي که سپاه معاويه بر آب مسلط شد و تشنگي، ياران علي(ع) را تهديد مي‌کرد، فرماني که حضرت به ياران خود داد و جمعي را در رکاب حسين(ع) براي گشودن شريعه و باز پس گرفتن آب فرستاد، عباس بن علي هم در کنار برادرش و يار و هم‌رزم او حضور داشته است.

اينها گذشت و سال چهارم هجري رسيد و فاجعه خونين محراب کوفه اتفاق افتاد. وقتي علي(ع) به شهادت رسيد، عباس بن علي چهارده ساله بود و غمگانه شاهد دفن شبانه و

پنهانی امیرالمؤمنین (ع) بود. بی شک این اندوه بزرگ، روح حسّاس او را به سختی آزرده. اما پس از پدر، تکیه گاهی چون حسنین « داشت و در سایه عزّت و شوکت آنان بود. هرگز توصیه‌ای را که پدرش در شب ۲۱ رمضان در آستانه شهادت به عباس داشت از یاد نبرد. از او خواست که در عاشورا و کربلا حسین را تنها نگذارد. می‌دانست که روزهای تلخی در پیش دارد و باید کمر همّت و شجاعت ببندد و قربانی بزرگ منای عشق در کربلا شود تا به ابدیت برسد.

ده سال تلخ را هم پشت سر گذاشت. سالهایی که برادرش امام حسن مجتبی (ع) به امامت رسید، حيله گري‌هاي معاويه، آن حضرت را به صلح تحميلي وا داشت. ستمهاي امويان اوج گرفته بود. حجر بن عدی و یاران‌ش شهید شدند؛ عمرو بن حمق خزاعی شهید شد، سختگیری به آل علی ادامه داشت. در منبرها و عاظ و خطبای وابسته به دربار معاویه، پدرش علی (ع) را ناسزا می‌گفتند. عباس بن علی شاهد این روزهای جانگزای بود تا آن که امام حسن به شهادت رسید. وقتی امام مجتبی، مسموم و شهید شد، عباس بن علی ۲۴ سال داشت. باز هم غمی دیگر بر جان‌ش نشست.

پس از آن که امام مجتبی (ع) بنی هاشم را در سوگ شهادت خویش، گریان نهاد و به ملکوت اعلا شتافت، بستگان آن حضرت، بار دیگر تجربه رحلت رسول خدا و فاطمه زهرا و علی مرتضی را تکرار کردند و غمهایشان تجدید شد. خانه امام مجتبی پر از شیون و اشک شد. عباس بن علی نیز از جمله کسانی بود که با گریه و اندوه برای برادرش مرثیه خواند و خاک عزا بر سر و روی خود افکند و از جان صیحه کشید (۱).

اما چاره‌ای نبود، می‌بایست این کوه غم را تحمل کند و دل به قضای الهی بسپارد و خود را برای روزهای تلخ‌تری آماده سازد. امام حسن مجتبی (ع) را غسل دادند و کفن کردند. عباس در مراسم غسل پیکر مطهر امام حسن (ع) با برادران دیگرش (امام حسین و محمد حنفیه) همکاری و همراهی داشت (۱) و شاهد غمبارترین و تلخ‌ترین صحنه مظلومیت اهل بیت بود. آنگاه که تابوت امام مجتبی را وارد حرم پیامبر کردند تا تجدید دیداری با آن حضرت کنند، مروان بن الحنفیه که می‌خواستند آن جا دفن کنند و جلوگیری کردند و تابوت امام حسن (ع) را تیرباران نمودند. در این صحنه‌ها بود که خشم جوانان غیرتمند بنی هاشم

برانگیخته شد و اگر سید الشهداء(ع) آنان را به خویشنداری و صبر دعوت نکرده بود، دستهایی که به قبضه‌های شمشیر رفته بود زمین را از خون دشمنان بدخواه سیراب می‌کرد. عباس رشید نیز در جمع جوانان هاشمی، جرعه جرعه غصه می‌خورد و بنابه تکلیف، صبر می‌کرد. می‌خواست که شمشیر برکشد و حمله کند، اما حسین بن علی نگذاشت و او را به بردباری و خویشنداری دعوت کرد و وصیت امام مجتبی(ع) را یادآور شد که گفته بود خونی ریخته نشود(۱).

این سالها نیز گذشت. عباس بن علی(ع) زیر سایه برادر بزرگوارش سیدالشهدا(ع) و در کنار جوانان دیگری از عترت پیامبر خدا می‌زیست و شاهد فراز و نشیبهای روزگار بود.

عباس چند سال پس از شهادت پدر در سنّ هجده سالگی در اوائل امامت امام مجتبی با لبابه، دختر عبدالله بن عباس ازدواج کرده بود. ابن عباس راوی حدیث و مفسر قرآن و شاگرد لایق و برجسته علی(ع) بود. شخصیت معنوی و فکری این بانو نیز در خانه این مفسر امت شکل گرفته و به علم و ادب آراسته بود. از این ازدواج دو فرزند به نامهای «عبیدالله» و «فضل» پدید آمد(۱) که هر دو بعدها از عالمان بزرگ دین و مروّجان قرآن گشتند. از نوادگان حضرت ابوالفضل(ع) نیز کسانی بودند که در شمار راویان احادیث و عالمان دین در عصر امامان دیگر بودند(۱) و این نور علوی که در وجود عباس تجلی داشت، در نسلهای بعد نیز تداوم یافت و پاسدارانی برای دین خدا تقدیم کرد که همه از عالمان و عابدان و فصیحان و ادیبان بودند(۱).

آن حضرت، در مدینه و در جمع بنی هاشم می‌زیست و زمان همچنان می‌گذشت تا آن که سال شصت هجری رسید و حادثه کربلا و نقش عظیمی که وی در آن حماسه افرید. با این بخش از زندگی الهام بخش او در آینده آشنا خواهیم شد.

عباس در همة دوران حیات، همراه برادرش حسین(ع) بود و فصل جوانی‌اش در خدمت آن امام گذشت. میان جوانان بنی‌هاشم شکوه و عزتی داشت و آنان برگرد شمع وجود عباس، حلقه‌ای از عشق و وفا به وجود آورده بودند و این جمع حدوداً سی نفری، در خدمت و

رکاب امام حسن و امام حسین همواره آماده دفاع بودند و در مجالس و محافل، از شکوه این جوانان، به ویژه از صولت و غیرت و حمیت عباس سخن بود.

آن روز هم که پس از مرگ معاویه، حاکم مدینه می‌خواست درخواست و نامه یزید را درباره بیعت با امام حسین (ع) مطرح کند و دیداری میان ولید و امام در دارالاماره انجام گرفت، سی نفر از جوانان هاشمی به فرماندهی عباس بن علی (ع) با شمشیرهای برهنه، آماده و گوش به فرمان، بیرون خانه ولید و پشت در ایستاده بودند و منتظر اشاره امام بودند که اگر نیازی شد به درون آیند و مانع بروز حادثه‌ای شوند. کسانی هم که از مدینه به مکه و از آنجا به کربلا حرکت کردند، تحت فرمان ابوالفضل (ع) بودند (۱).

اینها، گوشه‌هایی از رخدادهاي زندگي عباس در دوران جواني بود تا آن که حماسه عاشورا پیش آمد و عباس، وجود خود را پروانه‌وار به آتش عشق حسین زد و سراپا سوخت و جاودانه شد درود خدا و همهء پاکان بر او باد.

سیمای ابوالفضل (ع)

هم چهره عباس زیبا بود، هم اخلاق و روحیاتش. ظاهر و باطن عباس نورانی بود و چشمگیر و پرجاذبه. ظاهرش هم آئینه باطنش بود. سیمای پر فروغ و تابنده‌اش او را همچون ماه، درخشان نشان می‌داد و در میان بنی هاشم، که همه ستارگان کمال و جمال بودند، ابوالفضل همچون ماه بود؛ از این رو او را «قمر بنی هاشم» می‌گفتند.

در ترسیم سیمای او، تنها نباید به اندام قوی و قامت رشید و ابروان کشیده و صورت همچون ماهش بسنده کرد؛ فضیلت‌های او نیز، که درخشان بود، جزئی از سیمای ابوالفضل را تشکیل می‌داد. از سویی نیروی تقوا، دیانت و تعهدش بسیار بود و از سویی هم از قهرمانان بزرگ اسلام به‌شمار می‌آمد. زیبایی صورت و سیرت را یکجا داشت. قامتی رشید و بر

افراشته، عضلاتي قوي و بازواني ستبر و توانا و چهره‌اي نمکين و دوست داشتني داشت. هم وجيه بود، هم مليح. آنچه خوبان همه داشتند، او به تنهائي داشت.

وقتي سوار بر اسب مي‌شد، به خاطر قامت کشيده‌اش پاهيش به زمين مي‌رسيد و چون پاي در رکاب اسب مي‌نهاد، زانوانش به گوشه‌هاي اسب مي‌رسيد. (۱) شجاعت و سلحشوري را از پدر به ارث برده بود و در کرامت و بزرگواري و عزت نفس و جاذبه سيما و رفتار، يادگاري از همه عظمتها و جاذبه‌هاي بني‌هاشم بود. بر پيشاني‌اش علامت سجود نمايان بود و از تهجد و عبادت و خضوع و خاکساري در برابر «الله» حکايت مي‌کرد. مبارزي بود خدا دوست و سلحشوري آشنا با راز و نيازهاي شبانه.

قلبش محکم و استوار بود همچون پاره آهن. فکرش روشن و عقیده‌اش استوار و ايمانش ریشه‌دار بود. توحيد و محبت خدا در عمق جاننش ریشه داشت. عبادت و خداپرستي او آن چنان بود که به تعبير شيخ صدوق: نشان سجود در پيشاني و سيماي او ديده مي‌شد. (۱)

ايمان و بصيرت و وفاي عباس، آن چنان مشهور و زبانزد بود که امامان شيعه پيوسته از آن ياد مي‌کردند و او را به عنوان يك انسان والا و الگو مي‌ستودند. امام سجاد (ع) روزي به چهره «عبيدالله» فرزند حضرت اباالفضل (ع) نگاه کرد و گريست. آنگاه با ياد کردي از صحنه نبرد احد و صحنه کربلا از عموي پيامبر (حمزه سيدالشهدا) و عموي خودش (عباس بن علي) چنين ياد کرد:

«هيچ روزي براي پيامبر خدا سخت‌تر از روز «أحد» نگذشت. در آن روز، عمويش حضرت حمزه که شير دلاور خدا و رسول بود به شهادت رسيد. بر حسين بن علي (ع) هم روزي سخت‌تر از عاشورا نگذشت که در محاصره سي هزار سپاه دشمن قرار گرفته بود و آنان مي‌پنداشتند که با کشتن فرزند رسول خدا به خداوند نزديک مي‌شوند و سرانجام، بي‌آن‌که به نصايح و خيرخواهي‌هاي سيدالشهدا گوش دهند، او را به شهادت رساندند.»

آنگاه در يادوري فداکاري و عظمت رحي عباس (ع) فرمود:

«خداوند، عمویم عباس را رحمت کند که در راه برادرش ایثار و فداکاری کرد و از جان خود گذشت، چنان فداکاری کرد که دو دستش قلم شد. خداوند نیز به او همانند جعفر بن ابی طالب در مقابل آن دو دست قطع شده دو بال عطا کرد که با آنها در بهشت با فرشتگان پرواز می‌کند. عباس نزد خداوند، مقام و منزلتی دارد بس بزرگ، که همه شهیدان در قیامت به مقام والای او غبطه می‌خورند و رشک می‌برند» (۱).

آن ایثار و جانبازی عظیم ابوالفضل، پیوسته الهام بخش فداکاری‌های بزرگ در راه عقیده و دین بوده است و جانبازان بسیاری اگر دستی در راه دوست فدا کرده‌اند، خود را رهپوی آن الگوی فداکاری می‌دانند و اسوة ایثارشان جعفر طیار و عباس بن علی بوده است:

چون افتدا به جعفر طیار کرده‌ایم در پیروی ز خط علمدار کربلاست دستی که داده‌ایم به راه رضای دوست (۱)

پرواز ماست با پر جان در فضای دوست دستی که داده‌ایم به راه رضای دوست (۱) دستی که داده‌ایم به راه رضای دوست (۱)

بصیرت و شناخت عمیق و پایبندی استوار به حق و ولایت و راه خدا از ویژگی‌های آن حضرت بود. در ستایشی که امام صادق (ع) از او کرده است بر این اوصاف او انگشت نهاده و به‌عنوان ارزش‌های متبلور در وجود عباس، یاد کرده است:

«کانگ عگمنا العباسُ نافذگ البصیرة صلبگ الایمان، جلاهاگد معگ ابی‌عبدالله (ع) وگاگبلیلاءاً حسگناً ومضی شهیداً (۱)؛

عموی ما عباس، دارای بصیرتی نافذ و ایمانی استوار بود، همراه اباعبدالله جهاد کرد و آزمایش خوبی داد و به شهادت رسید».

و در یکی از زیارتنامه‌های آن حضرت نیز بر این «بصیرت» و اقتدا به شایستگان اشاره شده است «شهادت می‌دهم که تو با بصیرت در کار و راه خویش رفتی و شهید شدی و به صالحان اقتدا کردی» (۱).

بصیرت و بینش نافذ و قوی که امام در وصف او به کار برده است، سندی افتخار آفرین برای اوست. این ویژگی‌های والاست که سیمای عباس بن علی را درخشان و جاودان ساخته است. وی تنها به عنوان یک قهرمان رشید و علمدار شجاع مطرح نبود، فضایل علمی و تقوایی او و سطح رفیع دانش او که از خردسالی از سرچشمه علوم الهی سیراب و اشباع شده بود، نیز درخور توجه است. تعبیر «زُفَّكَ الْعِلْمُ زُكْفًا» (۱) که در برخی نقلها آمده است، اشاره به این حقیقت دارد که تغذیه علمی او از همان کودکی بوده است.

والسلام./